

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۹۸
صفحات: ۶۳-۷۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۳/۲۳

واکاوی تاثیر بیداری اسلامی بر تغییر حکومت کشورهای عربی (ابعاد و رویکردها)

دکتر سعید جهانگیری* / دکتر صادق زیباکلام**

چکیده

این مقاله، از منظر تاریخی و جامعه‌شناختی به تبیین عوامل و زمینه‌های تغییر رژیم در جوامع عربی خاورمیانه در جریان تحولات بیداری اسلامی می‌پردازد. و از روش توصیفی - تحلیلی در این پژوهش استفاده شده است. پرسش این است که تحول این جوامع که با عنوان بیداری مردم مسلمان خاورمیانه از آن یاد می‌شود، تحت تأثیر کدام عوامل و زمینه‌ها شکل گرفته است. نویسنده، این عوامل و زمینه‌ها را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرده و آنها را شامل تداوم چند دهه حکومت‌های نادرست، انحصار قدرت و ثروت، تحول فکری - فرهنگی ملت عرب، کسری دموکراسی در کشورهای عربی، دخالت قدرتهای بزرگ در پوشش همکاری، سیاست خارجی صلح‌جویانه در قبال رژیم صهیونیستی و انقلاب اسلامی مردم ایران دانست.

کلید واژه‌ها

بیداری اسلامی، تغییر رژیم، دیکتاتوری عربی، کسری دموکراسی، وحدت مردمی.

* دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

saeedjhangiri@yahoo.com

zibakalam@gmail.com

** استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

کشورهای عربی از آغاز استقلال خود، پس از جنگ جهانی دوم، تحت حکمرانی حکومت‌های دیکتاتور و اقتدارگرا بوده و تاریخ یکصد ساله آنها همواره با مشخصه بی‌ثباتی و اقتدارگرایی شناخته شده است. بیشتر این کشورها پس از استقلال، دو مسیر متفاوت را پیموده‌اند. عده‌ای به غرب گرایش یافته و نخبگان حاکم آنها راه نزدیکی به غرب به رهبری آمریکا را در پیش گرفتند و شماری نیز آمریکاستیزی را مطلوب یافتند. در واقع، این کشورها نیز در دوران جنگ سرد - همچون دیگر کشورهای جهان - با مختصات نظام بین‌الملل هماهنگ شده و دو گروه مجزا را شکل دادند. گروهی به اردوگاه غرب و گروهی نیز به اردوگاه شرق پیوستند. در طول جنگ سرد، این کشورها توانستند با کمک هم‌پیمانان خود، آمریکا یا شوروی، گروه‌های مخالف داخلی را به بهانه اینکه از بلوک رقیب دستور می‌گیرند، به راحتی سرکوب کنند. در این شرایط، در کنار رژیم‌های دیکتاتور عرب، دو ابرقدرت جنگ سرد نیز در راستای حفظ منافع‌شان خواهان حفظ وضع موجود بودند. پس از فروپاشی دیوار برلین در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۸۹م، جنگ سرد پایان یافت و دوران جدیدی آغاز شد. نظام بین‌الملل نیز از دو قطبی منعطف به سلسله مراتبی غیر دستوری که در رأس آن آمریکا قرار داشت، تغییر شکل داد. ایالات متحده، به واسطه قدرت عظیم و بی‌رقیب خود، نفوذش را در جهان گسترش داد. خاورمیانه نیز در این زمان از اعمال نفوذ آمریکا در امان نماند.

از این رو، یکی از عوامل تأثیرگذار در هر گونه تغییر یا ثبات در این منطقه، جهان غرب به رهبری آمریکا است. استراتژی غرب و در رأس آن آمریکا، از زمان پایان یافتن نظم دوقطبی، بر این اصل استوار شد که ارزش‌های لیبرالی را در جهان حاکم کند. در عین حال، در استراتژی کلی غرب پس از جنگ سرد، تا سالها خاورمیانه به عنوان موردی خاص و استثنایی بر قاعده مطرح بود و در بیشتر نقاط خاورمیانه عربی، بنا به دلایلی خاص، به صورت تلاشی برای ثبات و حفظ وضع موجود نمود پیدا کرد. این در حالی بود که جوامع در خاورمیانه عربی، به ارزش‌های لیبرالی مد نظر غرب تمایل کمتری نشان می‌دادند. در نتیجه، جهتگیری غرب چیزی نبود جز حمایت از همان دیکتاتورهای منطقه که رویکرد فرمانبرداری از غرب را اتخاذ کرده بودند. فقط صدام حسین بود که در این دوره وارد چالش عمده‌ای با غرب شد که به دلیل عدول از خطوط قرمز تعیین شده توسط غرب، از حکومتش ساقط شد. در سایر موارد، استراتژی غرب همواره در جهت ثبات و حفظ این رژیم‌ها بود. دلیل این حمایت‌ها آن بود که آنچه به عنوان سیاست‌های

کلی یا همان استراتژیهای این نظامها خوانده می‌شد، اولاً؛ کاملاً در راستای منافع غرب بود، ثانیاً؛ فقط از سوی دولت مردان این کشورها و به سبب نفوذ بیش از حد آمریکا اتخاذ شده بود، و در واقع، مردم نقش و تأثیر چندانی در شکل‌دهی و تنظیم آنها نداشتند و ثالثاً؛ این استراتژیها تنها می‌توانست از سوی حکومت‌های اقتدارگرا و دیکتاتور اتخاذ و در نهایت عملی شود، چرا که تقریباً کوچک‌ترین سهمی برای ملت در جهت مشارکت در اتخاذ تصمیمات و شکل‌دهی به استراتژیهای کلان کشوری قائل نبودند. در این صورت، انتظار می‌رفت غرب در راستای تأمین منافع خود، از هیچ تلاشی برای حفظ این حکومتها دریغ نرزد. از مهم‌ترین استراتژیهای دیکتاتورهای عرب که در راستای منافع غرب بود، می‌توان به مواردی اشاره کرد از جمله مدارا و مامشات با اسرائیل، مخالفت با هرگونه اسلام‌گرایی با توجه به اسلام‌هراسی غرب، فرمان‌بری محض از غرب در امور بین‌المللی، سیاست ایران‌هراسی و مقابله با انقلاب اسلامی ایران، به عنوان نظامی که مخالف سلطه غرب در منطقه است، تأمین امنیت انرژی غرب، انعقاد پیمانهای نظامی، امنیتی و دفاعی با غرب و اعطای پایگاه‌های نظامی به آمریکا در منطقه.

این عوامل که به فاصله گرفتن هرچه بیشتر دولت از جامعه منجر می‌شد، خیزشی مردمی را در پی داشت که به بیداری اسلامی و یا به اصطلاح متون غربی، بهار عربی، شهرت یافت. این نوشتار در پی تبیین عوامل و زمینه‌های اتفاقاتی است که در کشورهای عربی، از تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰م همراه با خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس آغاز شد و به سرعت، به دیگر جوامع سرایت یافت و در گفتمان جمهوری اسلامی، از آن با عنوان بیداری اسلامی یاد می‌شود.

چهارچوب نظری:

بیداری اسلامی

بخش اول مقاله، به دلایل شکل‌گیری بیداری اسلامی می‌پردازد که در واقع، همان خویشن‌یابی، غفلت‌ستیزی، تولی و تبری، پاسداری و حراست از کیان اسلامی، سازش‌ناپذیری در برابر دشمن، نفی سلطه بیگانه و استبداد، استضعاف‌زدایی و ظلم‌زدایی در کشورهای اسلامی است (سالار، ۱۳۸۳ش، ص ۱۱۳). که عده‌ای از صاحب‌نظران آغاز آن را از تلاش شخصیت‌هایی چون امیر عبدالقادر، سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ فضل‌الله نوری، سید حسن مدرس و همچنین، امام خمینی(ره) می‌دانند (شیبانی‌فر، ۱۳۸۳: ۱۰۴). عده‌ای دیگر، نقطه عزیمت آن را در دهه هفتاد میلادی و به ویژه وقوع انقلاب اسلامی ایران جستجو می‌کنند. بخش دوم نوشتار

نیز به سازوکار تبدیل بیداری اسلامی به دومینوی تغییر رژیمهای عرب و دلایل آن پرداخته است.

(۱) بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی

در این بخش موضوع اصلی بحث، تغییراتی گسترده‌ای است که در ملت و جامعه کشورهای عربی ایجاد شد و آن را دگرگون ساخت. به عبارت دیگر، نوعی بیداری در این ملل به وجود آمد که توانست تا حدود زیادی استراتژی تعیین شده غرب را در مورد کشورهای عربی تغییر دهد و در چندین مورد، آنها را مجبور به پذیرش واقعیت؛ یعنی ضروری بودن تغییرات اساسی که نتیجه آن را در نهایت، در جریان بیداری اسلامی کشورهای عربی و حمایت غرب از تغییر نظام در تونس، مصر و لیبی می‌توان دید، کند. هرچند آمریکاییها با توجه به بیداری تدریجی جامعه عرب، مسائلی چون آزادیهای سیاسی - اجتماعی، انتخابات آزاد، احزاب و دموکراسیهای قابل کنترل و لزوم اجرای تدریجی اصلاحات را به مستبدان کشورهای عربی گوشزد می‌کردند تا از بروز تغییرات بنیادین جلوگیری کنند، ولی به طور آشکار با مخالفت دیکتاتورها مواجه می‌شدند. برای مثال، جواب مبارک به این درخواستها این بود که نتیجه برگزاری انتخابات آزاد در مصر پیروزی بنیادگرایان می‌باشد (متقی، ۱۳۹۰ش)، که در تضاد با منافع غرب است. اینک، سؤال مهمی که در این رابطه مطرح می‌شود، این است که دلایل دگرگونی ملت عرب و بیداری جامعه عرب چیست؟

در این نوشتار، دلایل این تحول در جوامع عربی را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می‌کنیم.

الف) عوامل داخلی

در سطح داخلی، آنچه موجب دگرگونی کشورهای عرب شده است، نارضایتی جامعه عرب و تلاش آن برای تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است که با عنوان عوامل داخلی بیداری اسلامی در جوامع عربی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱. تداوم چند دهه حکومتهای نادرست

یکی از مهم‌ترین دلایل نارضایتی جامعه عرب، استمرار چند دهه حکمرانی از سوی حکومتهای نادرست می‌باشد. مقصود از حکومت نادرست در این مقاله، حکومتی است که با ترکیبی از فقدان اقتدار ریشه‌ای و سیاست رانتی مشخص می‌شود. در جهان عرب، آنچه همواره

پایدار بوده، حاکمیت فرهنگ اقتدارگرایی است. در سایه این فرهنگ، رهبران و نخبگان عرب، جایگاهشان را حق مکتسبه و ملک طلق خود می‌شمارند. در این رابطه گفتنی است که دو نوع اقتدار وجود دارد: اول؛ اقتدار مبتنی بر ساختار قانونی و رسمی که منبع و منشأ آن رضایت مردم نیست. دوم؛ اقتدار ریشه‌دار، بدین معنا که رهبران و نخبگان، نظم اجتماعی را برپا می‌کنند و شهروندان با تأیید خود آن را مشروعیت می‌بخشند و در واقع، مبتنی بر رضایت مردم است.

کشورهای عربی با بهره‌مندی از حمایت قدرتهای بزرگ، همواره براساس اقتدار مبتنی بر ساختار قانونی و رسمی خود عمل کرده و فاقد اقتدار ریشه‌ای بوده‌اند؛ به نحوی که نظم به وجود آمده در این کشورها براساس رضایت مردم نبوده و نوعی ثبات کاذب را در این کشورها به وجود آورده است. هلال خشان از صاحب‌نظران لبنانی، در این زمینه می‌گوید: «اقتدارگرایی مہارنشده در خیلی از کشورهای عربی، راهی را هموار می‌کند که یک بحران ژرف در تاروپود این کشورها به وجود آید» (کریستال، ۱۳۷۵: ۶۶و۶۵).

ناکارآمدی این حکومتها حتی در زمینه اصلاحات و اقداماتشان در جهت پیشرفت و توسعه نیز عیان است، چرا که در این رابطه، رهبران حاکم در جهان عرب، اصلاحات را به گونه‌ای گزینشی و در زمینه‌هایی که ضرور تشخیص می‌دادند و با هدف تداوم بخشی به فرهنگ اقتدارگرایی پیش می‌بردند. بنابراین، حتی اصلاحات و فرآیند توسعه در ابعاد گوناگون آن نیز دارای نتایجی به طور کلی دگرگون می‌باشد. بنابراین، نبود اصلاحات یا به عبارتی، فقدان اصلاحات کارآمد نیز موجب این بی‌ثباتی است؛ زیرا در این کشورها، یا اصلاحات انجام نمی‌شد یا اگر اصلاحاتی صورت می‌گرفت، در جهت ثبات بیشتر قدرت مرکزی بود و نه نیروهای مدنی؛ به صورتی که استبداد خواهان مقهور بودن فرد در برابر حکومت بوده است.

به علاوه، دولتهای خاورمیانه، از نظر اقتصادی، با عنوان «دولتهای رانتیر» شناخته می‌شوند که کار ویژه و اصلی آنها تولید ثروت است نه سرمایه. در تولید سرمایه، تولید و کار است که نقش اصلی را ایفا می‌کند و این امر باعث تعامل گسترده گروههای مختلف اجتماعی می‌شود. دولت نیز به دلیل نیاز به این سرمایه‌ها باید وارد تعامل با جامعه شود و نقش سازمان اجتماعی، خدماتی و رفاهی تسهیل‌کننده را بازی کند و در عین حال، خود نیز از این وضعیت منتفع شود. در مقابل، دولت رانتیر به دلیل دسترسی به منابع استخراجی رانتی، خود شروع به استخراج این منابع و استفاده انحصاری از عایدات آن می‌کند و به همین دلیل، در مقایسه با دولت غیر رانتیر،

تعامل کمتری با جامعه دارد. همچنین، وضعیت رانتي موجب ثروتمند شدن بخش اقلیتی از جامعه و فقر اکثریت می‌شود که خود موجب نارضایتی بیشتر است. در این شرایط، دولت رانتیر نیز به جای اینکه درصدد راهبردهای خدماتی - رفاهی باشد، به افزایش قدرت خود به وسیله ابزارهای سرکوب در جهت ثبات و حفظ بقای خود می‌پردازد (جوکار، ۱۳۹۰). بنابراین، وجود دولت‌های رانتیر و پیامدهای آن در کشورهای عربی، موجب نارضایتی مردم از توزیع ناعادلانه درآمدها شده است. این در حالی است که دولت رانتیر، خود را در مقابل جامعه پاسخ‌گو نمی‌داند و رانت را نه براساس فعالیت‌های نیروهای انسانی، بلکه براساس اراده سیاسی خود توزیع می‌کند و بدین ترتیب، به اقتدارگرایی میل می‌کند. این اقتدارگرایی و پیامدهای گسترده آن را می‌توان از مهم‌ترین عوامل نارضایتی ملت عرب دانست.

۲. تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم، نهادها و احزاب خاص

از عوامل مهم نارضایتی مردم عرب، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم و نهادها و احزاب خاص و در عین حال، بی‌توجهی به نیازهای مردمی در این کشورها است. در این رابطه، ساختار سیاسی حاکم و نخبگان کشورهای عربی نتوانسته‌اند توسعه سیاسی و اقتصادی را حتی در حد پایین‌ترین شاخصها برای جامعه فراهم کنند. قدرت سیاسی یکسره در دست رهبران سیاسی مستبد و نخبگان وابسته به قدرت، متمرکز است و مردم سنگین‌ترین فشارهای سیاسی را تحمل کرده‌اند. هرم قدرت و امتیازات در کشورهای عربی، تقریباً شبیه به هم تقسیم‌بندی می‌شود. این هرم از بالا به پایین عبارت است از: ۱. شخص حاکم (پادشاه، سلطان، امیر، شیخ)، ۲. اعضای مهم خاندان حاکم (وزرا، فرماندهان)، ۳. سایر مقامات بلندپایه، ۴. شهروندان و اتباع کشور (بازرگانان و شغل‌های درجه دوم حکومتی) و ۵. مهاجرین (عرب و غیرعرب) (امامی، ۱۳۸۵: ۲۱-۸۰). در این کشورها، امیر (بحرین، کویت، قطر)، شیخ (رؤسای هفت‌گانه امارات متحده عربی)، پادشاه (عربستان سعودی و اردن) و سلطان (عمان)، همه امور را در دست دارند (لیسی، ۱۳۷۴: ۱۶). همچنین، در کشورهای عربی، وزارتخانه‌هایی نیز تأسیس شده‌اند که عمده‌ترین آنها نفت، کشور و خارجه است. این وزارتخانه‌ها و پست‌های مهم آن، در دست اعضای خاندان حاکم است و در پست‌هایی با حساسیت کم، از افراد مورد اعتماد خاندان حاکم استفاده می‌شود (ترزین، ۱۳۶۷: ۳۱۷). بنابراین، بی‌کفایتی و ناکارآمدی حاکمان عرب در مدیریت منابع مادی، استراتژیک و انسانی در جهت تأمین رفاه و توسعه، به آگاهی مردم انجامید و

همین آگاهی است که مردم عرب را از شمال آفریقا تا جنوب خلیج فارس، به خیابانها کشانده تا هرگونه نماد نظم تحمیلی را از میان بردارند.

۳. تحول فکری - فرهنگی ملت عرب

تحول فکری - فرهنگی ملت عرب نیز از دیگر عوامل داخلی مهم در بیداری این جامعه است. از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م که روند کسب استقلال سیاسی کشورهای عربی آغاز شد، دوره‌ای از نوسازی در این کشورها شروع شد. فرآیند نوسازی، نظام اقتصادی و اجتماعی این کشورها را متحول کرد، ولی نظام سیاسی آنها بدون تغییر ماند.

با این تفاسیر، طبق نظریه ساموئل هانتینگتون که توسعه ناموزون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را عامل انقلاب می‌داند، می‌توان این مورد را نیز از جمله عوامل دگرگونی حکومت‌های عربی دانست. طبق نظریه هانتینگتون، وقتی دولت، همگام با نوسازی اقتصادی به نوسازی سیاسی نپردازد، با پدیداری حجم گسترده‌ای از طبقه متوسط که نتیجه نوسازی اقتصادی است، رشد روزافزون آگاهی‌های مردمی و نیز بالا رفتن توقعات برای مشارکت و تأثیرگذاری در نحوه اداره کشور از یک سو و باقی ماندن نظام سیاسی سنتی، بدون هرگونه نوسازی و اصلاح، از سوی دیگر، مواجه می‌شود. در این صورت، توانایی پاسخ‌گویی به توقعات گسترده مردمی را که ناشی از رشد و توسعه سیاسی آنان است، ندارد. در نتیجه، موجب عدم توازن و در نهایت، اعتراض به سیستم سیاسی می‌شود. علاوه بر نوسازی، دو عامل دیگر نیز در تحول فکری - فرهنگی جامعه عرب نقش داشته‌اند. یکی رسانه‌های جمعی هستند که در عصر ارتباطات، تأثیرات گسترده‌ای در فکر و فرهنگ مردم منطقه داشته‌اند و دیگری، عوامل مهاجرتی و توریستی است که در رفت و آمد بین جوامع عرب و سایر نقاط جهان، تحول عمیقی را در فکر و فرهنگ عربی، به ویژه، طبقه متوسط آن در کشورهایی چون مصر، تونس، لبنان، عربستان، قطر و حتی سوریه ایجاد کرده است.

۴. کسری دموکراسی

در کنار تحولات فکری و فرهنگی ملت عرب، کسری دموکراسی در حکومت‌های عربی و عدم توجه به آزادی‌های سیاسی، مشارکت سیاسی و نهادسازی و در یک کلام، فقدان جامعه مدنی در کشورهای عربی نیز از عوامل داخلی مهم در بیداری و نارضایتی مردم عرب است. جامعه مدنی،

به سان ضربه‌گیری میان نیروهای دولتی و توده‌های مردم حائل می‌شود. در شرایطی که جامعه مدنی نیرومند است و نهادهای آن، اعم از احزاب، سازمانهای غیردولتی، اصناف و اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند و از استقلال و امنیت نسبی نیز برخوردارند، انتقال قدرت به ناگزیر با شیوه‌های مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد (ابوطالبی، ۱۳۹۰). این در حالی است که بیشتر کشورهای خاورمیانه عربی دارای نظامهای سلطنتی و پادشاهی هستند که در آن، حکومت دارای ماهیت موروثی و خانوادگی است و مشروعیت مردمی و دموکراتیک ندارد. در این نوع حکومتها، مولفه‌های حکومتهای امروزی مانند انتخابات آزاد، شایسته‌سالاری، نخبه‌گرایی و آزادیهای فردی و جمعی وجود ندارند. در نتیجه، در این کشورها، جامعه مدنی که مهم‌ترین مشخصه آن استقلال از دولت است، مجال بروز و ظهور نیافته است.

ب) عوامل خارجی

در سطح خارجی نیز می‌توان به عواملی چون دخالت قدرتهای بزرگ و سرسپردگی حکومتهای عرب به آنها، کناره‌گیری رژیمهای عرب از مسئله فلسطین و حتی همکاری با اسرائیل، ماهیت دومینویی روند بیداری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اشاره کرد.

۱. دخالت قدرتهای بزرگ در پوشش همکاری

از جمله عوامل خارجی مهم و تأثیرگذار در جامعه عرب که تا حد زیادی موجبات نارضایتی مردم را فراهم کرده است، دخالتهای بی‌مورد قدرتهای خارجی غربی در این کشورها است که عمدتاً در پوشش همکاری انجام می‌شود. از آغاز پیدایش دولتهای مستقل عربی پس از جنگ جهانی دوم، چالشهای فراوانی پیش روی اقتدار سیاسی حاکم بر کشورهای منطقه وجود داشته است که می‌توان از آن با عنوان بحران اقتدار نام برد (دلفروز، ۱۳۸۰: ۱۲۵). علاوه بر چالشهای یاد شده در قسمت اول مقاله که مربوط به امور داخلی این کشورها شده و از مشروعیت آنان تا حدود زیادی کاسته بود، حاکمان کشورهای عربی، به ناچار، برای حفظ حکومتشان، در کنار تقویت قوای نظامی، به اتحاد با کشورهای خارجی روی آوردند که پیامدهای آن باعث خفقان و متعاقباً، کاهش بیشتر مشروعیتشان شد. برای مثال، مصر خواهان برقراری ارتباط و اتحاد با اروپا بود. اتحادیه اروپا که طبق سند استراتژی امنیت اروپا، امنیت خود را در سایه ثبات همسایگان موافق خود می‌داند، همواره درصدد است طی طرحی موسوم به «طرح عمل سیاست همسایگان اروپا» (پوراسماعیلی، ۱۳۹۰)، با بهبود وضعیت سیاسی - اجتماعی این کشورها،

سوپاپ اطمینانی برای ثبات آنها تعیین کند که موجب حفظ فضای امنیتی اروپا در منطقه شود. چون تلاشهای اروپا در این موارد در جهت حمایت همه‌جانبه از دیکتاتورهای عرب برای حفظ ثبات و تأمین منافع خود بوده است، خواسته‌های مردم منطقه از سوی اروپا نادیده گرفته شده و این امر، به نارضایتیهای گسترده در جامعه عرب انجامیده است.

از سوی دیگر، آمریکا به عنوان مهم‌ترین بازیگر بین‌المللی، درصدد است در راستای پروژه اسلام‌هراسی، ارزشهای غربی را جایگزین ارزشهای اسلامی کند. ریچارد نیکسون در مورد سیاست خارجی آمریکا چنین می‌گوید: «سیاست خارجی آمریکا باید به گونه‌ای باشد که با رژیمهای تجدیدنظر طلب همکاری استراتژیک داشته باشد و پیوند خود را با نظامهای بنیادگرای افراطی و رادیکال، به همکاری تاکتیکی محدود نماید» (نیکسون، ۱۳۷۱: ۲۴۶). این در حالی است که ارزشها، ساختار و ویژگیهای هر جامعه، بیش از هر چیز بازتابی است از سطح توسعه، فرهنگ و تاریخ آن. ارزشهای مختلف و متفاوتی در سطح جهان وجود دارند؛ زیرا جوامع، از پیشینه تاریخی و سطوح فرهنگ و توسعه متفاوتی برخوردارند. بنابراین، تلاشهای غرب و آمریکا برای جایگزینی ارزشهای غربی در خاورمیانه عربی، به دلیل اینکه فرهنگ ملت عرب با ارزشهای غربی سخت ناسازگار است، ثمری جز نارضایتی بیشتر مردم ندارد.

۲. سیاست خارجی صلح‌جویانه در قبال رژیم صهیونیستی

بی تفاوتی نسبت به مسئله فلسطین در سیاست خارجی و برقراری روابط صلح‌جویانه با اسرائیل را می‌توان از جمله دلایل وقوع بیداری اسلامی در کشورهایی چون تونس، مصر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی - عربی دانست. رابطه نزدیک رژیمهای تونس و مصر با رژیم صهیونیستی و کاهش هزینه‌های امنیتی آن، از جمله عوامل مهم بیداری مردم مسلمان در این دو کشور بوده است. جمعیت بالای یهودیان در کشورهای شمال آفریقا، جدا از انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی اسرائیل، عامل مهمی در توجه ویژه رژیم صهیونیستی به کشورهای این منطقه است. علاوه بر این، همکاری گسترده اقتصادی، اطلاعاتی و امنیتی بین اسرائیل و رژیمهای حاکم بر این کشورها، بخشی از منافع حیاتی اسرائیل به شمار می‌رود.

همگرایی سیاسی رژیمهای حاکم بر تونس و مصر در مسائل منطقه‌ای و جهانی با اسرائیل، باعث می‌شد رژیم این کشور در عرصه منطقه‌ای از انزوا خارج شود. از سوی دیگر، روابط نزدیک با اسرائیل، برای کشورهایی چون مصر و تونس، همواره به عنوان یکی از زمینه‌های اصلی بروز

مخالفت‌های داخلی مطرح بود. این موضوع به ویژه در مورد مصر بسیار پر رنگ‌تر بود. پس از انتقاد معاهده کمپ دیوید، رژیم مصر هزینه‌های امنیتی سنگینی را برای این رابطه پرداخت نمود که ترور انور سادات و مخالفت دامنه‌دار گروه‌ها و جریان‌های اسلامی، تنها بخش کوچکی از آن بود. این وضعیت، بار دیگر در جریان وقوع بیداری اسلامی در این کشورها بازتولید شد. با روی کار آمدن دولت‌های اسلام‌گرا در کشورهای تونس، مصر و مراکش، این دولت‌ها بازنگری در نوع تعامل با رژیم صهیونیستی را در دستور کار قرار دادند.

هرچند روند بیداری اسلامی را نمی‌توان منشائی برای قطع کامل همکاری این کشورها با رژیم صهیونیستی قلمداد کرد، اما در هر حال نمی‌توان تردید داشت که اسرائیل متحدان مهم منطقه‌ای خود را از دست داده و برگشت به شرایط قبل از وقوع بیداری اسلامی در این کشورها، برای این رژیم غیر ممکن است.

۳. تحولات انقلابی در خاورمیانه

عامل بسیار مهم دیگر که تأثیرگذار عمل کرد، خیزش مردمی و بیداری خود کشورهای عربی بود. بیداری اسلامی که به صورت اعتراضات خیابانی، ابتدا در تونس ظهور کرد و به سقوط دیکتاتور این کشور انجامید، دیگر کشورهای عربی را نیز یکی پس از دیگری تحت تأثیر قرار داد و آنها را به اعتراض علیه حکومت‌های خود واداشت. در این رابطه باید توجه داشت که زمانی فرایند تسری یک تحول رخ می‌دهد که شباهتهایی میان طرفین وجود داشته باشد. کشورهای عربی نیز با توجه به قابلیت تأثیرگذاری بر یکدیگر در مورد مسائل منطقه‌ای، از این قاعده مستثنی نیستند. مهم‌ترین شباهت‌های آنان، فرهنگ اسلامی مشترک، جغرافیای نزدیک و سابقه مشابه در داشتن حکومت‌های خشن و دیکتاتوری است (انتصار، ۱۳۹۰) که موجب تسری حرکت‌های مردمی از تونس و به ویژه مصر، به سایر نقاط جهان عرب شد.

در عین حال، باید توجه داشت که حرکت‌های مردمی در جهان عرب، نتایج متفاوتی داشته است که نشان دهنده تفاوت‌هایی است که عمده‌ترین آنها، داخلی و اجتماعی می‌باشد. برای مثال، مصر کشوری یکپارچه است، ولی لیبی از قبایل مختلف و بحرین از نژاد، زبان و مذاهب گوناگون تشکیل شده است. همین طور، وضعیت جامعه مدنی در این کشورها حائز اهمیت است. در تونس و مصر، جامعه مدنی قوی‌تری نسبت به سایر کشورهای عربی وجود دارد.

بنابراین، عقلانی است که تونس و مصر راهی به مراتب آسان‌تر برای حصول خواسته‌هایشان بیمایند.

۴. انقلاب اسلامی ایران

علاوه بر این، انقلاب اسلامی ایران نیز به عنوان عاملی خارجی، تأثیرات زیادی در بیداری ملت عرب داشته است. همان‌گونه که شهید مرتضی مطهری می‌گوید: «قوی‌ترین حربه دفاعی انقلاب اسلامی و مؤثرترین اسلحه پیشرفت آن، ایمان ملت به نیروهای خویش و بازگشت به ارزشهای اصیل اسلام است» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۲۲). مهم‌ترین دستاوردی که انقلاب اسلامی ایران برای ملت عرب داشت، اعطای باورمندی و آگاهی از توان و قدرت خویش برای استحقاق حقوق پایمال شده‌شان بود. در عین حال، نفس پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حاوی پیامهایی از جمله بازگشت به فرهنگ خودی، رشد و آگاهی دینی برای ملت‌های عرب بوده و این گمانه را در ذهن سوژه عربی ایجاد و تقویت نمود که می‌توان با تمسک به آموزه‌های قرآنی و وحدت کلمه، طاغوت داخلی و استکبار خارجی را که مانع اعمال اراده مردم هستند، شکست داد و اراده خود را تحقق بخشید. این پیامها موجب شکل‌گیری نیرویی بالنده در ملت عرب شد و آنها را در مسیر بیداری اسلامی و اعتراض به حکومت‌های استبدادیشان قرار داد.

۲) تبدیل بیداری اسلامی به دومینوی تغییر رژیم

با توجه به تفاسیری که گذشت، بیداری ملل عرب که ناشی از عوامل متعدد داخلی و خارجی است، توانست در شرایط و مقتضیات خاصی به اعتراض‌های گسترده و آشوب‌های خیابانی تبدیل شود. در این بخش از نوشتار، به تجزیه و تحلیل عواملی پرداخته می‌شود که شرایط و مقتضیات مناسب را برای به ثمر نشستن بیداری اسلامی و آگاهی جامعه عرب فراهم نمود. بی‌شک عوامل متعددی دست به دست هم داده‌اند تا شرایط تغییر دیکتاتورهای عربی فراهم شود. تغییری که از تونس آغاز شد، مصر را فرا گرفت، لیبی و یمن را در نوردید و همچون طوفانی سهمگین با رژیم آل‌خلیفه در بحرین در حال دست و پنجه نرم کردن است. عوامل مهم تبدیل بیداری اسلامی به تغییر دیکتاتورهای عربی نیز به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می‌شوند.

الف) عوامل داخلی

عوامل داخلی مؤثر بر تبدیل بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه عربی به دومینوی تغییر نظام سیاسی را می‌توان در چند مورد ذیل، خلاصه کرد:

۱. وحدت و یکپارچگی حرکت‌های مردمی و سیاسی

حرکت‌های مردمی در جوامع عربی که با وجود سرکوب گسترده از سوی نظام‌های دیکتاتوری حاکم با سردادن شعار «سلمیه سلمیه حتی النصر» (حرکت مسالمت‌آمیز تا پیروزی) ادامه یافت، منجر به شکل‌گیری نوعی همدلی و یکپارچگی بین توده جامعه و جریان‌های سیاسی گردید.

در جریان بیداری اسلامی در کشورهای تونس، مصر و لیبی که تاکنون به سقوط دیکتاتورها انجامیده است، نوعی وحدت و یک‌دستی خاص بین مردم معترض دیده می‌شود، به گونه‌ای که هیچ‌گونه اختلاف طبقاتی، قومی یا مذهبی نتوانسته است در آن رخنه کند؛ چرا که همه با یک خواسته مشترک و حفظ وحدت کامل پا به عرصه مبارزه با استبداد گذاشتند و در این راه پیروز شدند. در این چهارچوب، گروه‌های داخلی، به ویژه احزاب و به خصوص در دو کشور مصر و تونس، به حمایت از حرکت‌های مردمی پرداختند. اسلام‌گرایان کشورهای عربی که شامل اخوان المسلمین در مصر، طرف‌داران راشد الغنوشی در تونس و همچنین، سلفیها و اخوانیها و حتی برخی از جریان‌های شیعی در لیبی می‌شوند، همواره به صورت مستقیم یا غیرمستقیم حمایت خود را از حرکت‌های مردمی اعلام کردند. در رابطه با حمایت احزاب سیاسی از جنبش‌های مردمی، مصر به عنوان الگو مطرح است. در این کشور، احزاب سیاسی از جمله اخوان المسلمین، همواره نسبت به حوادث مصر رویکردی میانه‌رو و محافظه‌کارانه داشتند و نسبت به تغییرات و تحولات بسیار محتاطانه عمل می‌کردند. به عبارتی، احزاب مصر در شرایط بحرانی محافظه‌کاری پیشه کردند و در شرایط آرام‌تر رو به سوی میانه‌روی و اعتدال آوردند (احمدی، ۱۳۹۰).

علت این محافظه‌کاری نیز تا حدود زیادی ناشی از فشارهایی بود که از سوی کشورهای غربی و نیز دولتهای منطقه و گروه‌های سیاسی مخالف بر آنها وارد می‌شد (پژوهنده، ۱۳۸۳: ۲۱۶). در این شرایط، این گروه‌ها و احزاب، به علت نگرانی از بروز خلل در حرکت‌های مردمی، در آن شرایط حساس، محافظه‌کارانه عمل کردند، اما پس از به ثمر نشستن حرکت‌های مردمی، راهبرد آنها نفوذ در جامعه، تثبیت جایگاه خود و مبارزه برای کسب قدرت است.

۲. سیستم نیرومند ارتباطاتی و اطلاع‌رسانی

سیستم ارتباطات و اطلاع‌رسانی قوی نیز از عوامل مهم داخلی بود که مردم عرب را در پیشبرد خواسته‌های خود بسیار یاری نمود. ارتباطات، به ویژه ارتباطات سریع و جامع، از مهم‌ترین ابزارهایی است که در دست مردم منطقه است و همچنین، ابزارهای قدیمی‌تر نیز در انقلاب مصر با توجه به محدودیتی که حکومت این کشور برای مردم ایجاد کرد، از اهمیت زیادی برخوردار بود (انتصار، ۱۳۹۰). شبکه‌های اجتماعی مجازی، نقش جدیدی در تحولات سیاسی - اجتماعی جوامع بسته بازی می‌کنند. در عصر ارتباطات و با گسترش فناوریهای ارتباطی، دولت‌ها کنترل کمتری بر جوامع دارند و از این طریق، جوانان معترض عرب توانستند حرکت‌های خود را هماهنگ کنند، به نحوی که بسیاری از روایتهای اعتراضات مردمی در جهان عرب، از طریق شبکه‌های تویتر، فیس‌بوک و دیگر وسایل ارتباط جمعی به داخل و خارج از کشور انتقال می‌یافت (کاردوست، ۱۳۹۰) که موجب هماهنگی در داخل و حمایت از خارج می‌شد.

۳. همکاری ارتش و نیروهای نظامی با حرکت‌های مردمی

در رابطه با نقش ارتش و نیروهای نظامی در روند بیداری اسلامی، شاهد حمایت این نیروها از مردم در مصر، و تونس بودیم. در مصر، نیروهای نظامی با سرپیچی از دستور حسنی مبارک که خواستار سرکوب مردم شده بود، به حرکت‌های مردمی پیوستند. در مقابل، در لیبی، گروه‌هایی از ارتش که وفادار به معمر قذافی (دیکتاتور لیبی) بودند، تا آخرین روزهای مبارزه در کنار او ماندند، در عین حال که بخشی از نیروهای نظامی نیز دست از حمایت از قذافی کشیدند. در تونس، ارتش و دستگاه امنیتی پس از چند روز مقاومت، از صحنه تحولات کنار رفتند و در مصر نیز نیروهای نظامی و امنیتی به همین شیوه عمل کردند (ابوطالبی، ۱۳۹۰). در عین حال، ارتش در رژیم‌هایی چون قذافی در لیبی، علی عبدالله صالح در یمن و آل‌خلیفه در بحرین، از ابتدا در مورد استفاده عربان از خشونت و سرکوب مردم از سوی نیروهای نظامی و امنیتی مصمم بودند و به همین دلیل، فرآیند تغییر رژیم در این کشورها به طول انجامید و یا هنوز به سرانجام نرسیده است.

ب) عوامل خارجی

عوامل خارجی مؤثر بر تبدیل بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه عربی به دومینوی تغییر نظام سیاسی را می‌توان در چند مورد ذیل، خلاصه کرد:

۱. حمایت افکار عمومی و رسانه‌های بین‌المللی

با گسترش شبکه‌های ارتباطی در عصر ارتباطات، مرزهای زمانی و مکانی تقریباً حذف شده‌اند و کوچک‌ترین اتفاقی در هر گوشه دنیا به سرعت به تمام نقاط جهان مخابره می‌شود. همین امر باعث شکل‌گیری گسترده افکار عمومی بین‌المللی شده است که در قبال وقایع مختلف در هر گوشه از جهان، واکنش نشان می‌دهند و دولت‌ها نمی‌توانند کنترل مؤثری بر آنها داشته باشند. در تحولات اخیر کشورهای عربی نیز همین افکار عمومی بین‌المللی موجب حمایت جهانی از مردم عرب در مقابل سرکوب رژیم‌های دیکتاتور شد. این امر باعث تقویت روحیه معترضان و تضعیف دولت‌های سرکوب‌گر گردید. همچنین، این رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطی بین‌المللی هستند که به عنوان عاملی مهم در مخابره کردن رویدادهای جهان نقش مؤثری در شکل‌دهی به افکار عمومی جهانیان بازی می‌کنند. در این مورد، شبکه عربی الجزیره، نقش بارزی در شکل‌دهی به افکار عمومی در جهت حمایت از مردم تونس، مصر و لیبی و تحریک افکار عمومی جوامع انقلابی ایفا کرد.

۲. حمایت برخی دولت‌های خارجی

قدرت‌های بزرگ غربی، مواضعی دوگانه را در قبال بیداری اسلامی و حرکت‌های مردمی خاورمیانه، اتخاذ کردند. این قدرت‌ها، به ویژه آمریکا در مورد برخورد با این جنبش‌ها و حرکت‌های مردمی، در موارد متعدد یکسان عمل نکردند. آمریکا همواره سنت دیرپای پیگیری سیاست‌های سلطه‌جویانه، ناپخته و خشن را به ویژه در خاورمیانه دنبال کرده است. در واقع، از دید آمریکاییان، جهان به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. حوزه صلح؛ شامل کشورهایی است که دارای ارزش‌های لیبرالی هستند یا در جهت ارزش‌های لیبرال در حرکتند. ۲. حوزه آشوب؛ شامل کشورهایی است که ارزش‌هایی غیر از ارزش‌های لیبرال دارند و به عبارتی، ارزش‌های غیر آمریکایی دارند.

آمریکا که در ابتدا به حمایت از رژیم مبارک پرداخت، استراتژی خود را در چهارچوب این تئوری مطرح کرده است. بر پایه این استراتژی، ایالات متحده تمام تلاش خود را می‌کند که ضمن حمایت از حرکت‌های مردمی منطقه، ارزش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که

در جهت منافع و ارزشهای آمریکایی است را در منطقه جایگزین کند. این در حالی است که ارزشها و ساختارهای فرهنگی جامعه عرب که به طور مؤثری از اسلام قوام می‌یابد، نمی‌تواند پذیرای ارزشهای آمریکایی باشد.

اتحادیه اروپا نیز صرف نظر از نگرانیهایی که در مورد قدرتیابی اسلام‌گراها دارد، در جهت تلاش برای توسعه سیاسی مصر و ثبات آن، که تأثیرگذار بر امنیت اروپا است، در همان آغاز حرکت مردمی مصر از آن حمایت کرد. در واقع، سیاست اتحادیه اروپا برای حفظ امنیتش، در مورد همسایگان خود در جنوب مدیترانه، کمک به توسعه سیاسی - اجتماعی آنان و جلوگیری از بی‌ثباتی است. با این حال، آمریکا همچنان در مورد خاورمیانه عربی و حوادث پیش رو در این منطقه، راهکار مطلوب را به منظور تأمین بهینه منافع استراتژیک خود از طریق تدوین و اجرای نوعی استراتژی بی‌نظمی دنبال می‌کند تا در موقعیت مناسب و قاب کنترل، از آن بهره‌برداری نماید (کاردوست، ۱۳۹۰). در مورد قدرتهای مؤثر منطقه نیز شاهد اقدامات و موضع‌گیریهایی از سوی آنان در حمایت از حرکت‌های مردمی بوده‌ایم. از جمله می‌توان به حمایت پایدار ایران و ترکیه از حرکت‌های مردمی منطقه در مقابل رژیم‌های دیکتاتور و سرکوب‌گر اشاره کرد. در مقابل، عربستان سعودی، هنوز به عنوان حامی این رژیم‌ها و پناهگاه برخی دیکتاتورها - نظیر بن‌علی و صالح - نقش بازی می‌کند و با اعزام نیروی نظامی به بحرین، به سرکوب مردم معترض این کشور و حمایت از دیکتاتوری رژیم آل‌خلیفه می‌پردازد.

۳. حمایت سازمانها و مجامع بین‌المللی

در کنار حمایت دولتها، شاهد حمایت مجامع و سازمانهای بین‌المللی نیز از حرکت‌های مردمی خاورمیانه عربی بوده‌ایم. مهم‌ترین سازمان بین‌المللی؛ یعنی سازمان ملل متحد، در موارد متعدد، حمایت خود را از جنبشهای بیداری ملت عرب اعلام کرده و سرکوبهای خشن حکومت‌های عربی را محکوم نموده است که مهم‌ترین و بارزترین آن، قطعنامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ شورای امنیت با هدف جلوگیری از کشتار غیر نظامیان، علیه حکومت معمر قذافی در لیبی بوده است. طی این قطعنامه‌ها، نیروهای بین‌المللی براساس موازین حقوق بشری و اصل مسئولیت حمایت به لیبی حمله کردند و بدین صورت، با اجازه سازمان ملل در لیبی مداخله نظامی صورت گرفت.

شورای امنیت سازمان ملل متحد، با صدور قطعنامه ۱۹۷۱ در تاریخ ۲۶ فوریه ۲۰۱۱م، ضمن محکوم کردن اقدامات سرکوبگرانه رژیم قذافی در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، به تحریم مالی و نظامی لیبی پرداخت و دارایی سران حکومت لیبی را مسدود نمود. همچنین، طبق قطعنامه ۱۹۷۳ در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۱۱م، شورای امنیت، خواستار محاکمه عاملان کشتار غیرنظامیان در لیبی شده و دولت لیبی را مسئول حفظ جان مردم این کشور دانست. این شورا، همچنین، منطقه پرواز ممنوع را بر فراز آسمان لیبی برای جلوگیری از پرواز هواپیماهای نظامی قذافی برای سرکوب مردم ایجاد کرد.

نتیجه گیری

چنانکه در این مقاله آمد، دلایل بیداری اسلامی در کشورهای عربی را می‌بایست در دو سطح داخلی و خارجی جستجو کرد. در سطح داخلی، اشکال نادرست حکومت، کسری دموکراسی و کسری توجه به نیازهای مردم، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان و احزاب خاص و همچنین، تحول فکری، فرهنگی و اجتماعی اعراب را می‌توان از دلایل عمده این خیزش برشمرد. در سطح خارجی نیز تأثیر انقلاب اسلامی ایران، دخالت‌های بی‌مورد غرب در پوشش همکاری، اتخاذ خط‌مشی‌های نادرست در سیاست خارجی توسط حکام عرب و تأثیرگذاری تحولات خود کشورهای عربی و بیداری اسلامی، هر کدام از جمله عوامل تأثیرگذار بر این بیداری بودند.

همچنین، تغییر رژیم‌های عربی نیز در دو سطح داخلی و خارجی قابل تبیین است. در سطح داخلی، وحدت و یکپارچگی حرکت‌های مردمی و ثابت قدمی آنها، نظام ارتباطاتی و اطلاع‌رسانی قوی، همکاری ارتش و نیروهای نظامی با مردم (مصر، تونس و تا حدودی لیبی) و حمایت جبهه‌بندیها و گروه‌های مختلف داخلی از مردم، سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور عربی را تسهیل کرد. در سطح خارجی نیز حمایت افکار عمومی جهان، حمایت (اجباری/ یا از روی رضایت) برخی دولت‌های خارجی و حمایت سازمان‌های بین‌المللی از حرکت‌های مردمی، انقلاب‌های اسلامی جدیدی را در منطقه خاورمیانه پدید آورد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

ابوطالبی، فرنوش (۱۳۹۰). «بررسی نقش جامعه مدنی در تحولات اخیر خاورمیانه»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

احمدی، حمید (۱۳۹۰). «بررسی رفتار سیاسی اخوان المسلمین در تحولات مصر و تحلیل نقش آفرینی آن در تحولات آتی»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
امامی، محمدعلی (۱۳۸۵). «عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی».

انتصار، نادر (۱۳۹۰). «تحولات خاورمیانه و سیاست یک بام و دو هوای آمریکا»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

پژوهنده، محمدحسین (۱۳۸۳). «بیداری اسلامی مانعی در راه هژمونی آمریکا»، اندیشه انقلاب اسلامی.
پوراسماعیلی، نجمه (۱۳۹۰). «اتحادیه اروپا و تحولات مصر: امنیت در سایه دموکراسی یا حفظ وضع موجود»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

۷. ترزیان، پبیر (۱۳۶۷). «داستان ایک، تهران: فراندیش».

جوکار، مهدی (۱۳۹۰). «ریشه‌یابی تحولات اخیر در خاورمیانه»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
دلفروز، محمدتقی؛ کامروا، مهران (۱۳۸۰). «تحلیلی ساختاری از دولتهای غیر دموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه»، مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰.

سالار، محمد (۱۳۸۳). «غرب و بیداری اسلامی»، اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۱۰.

شیبانی‌فر، محمدحسن (۱۳۸۳). «بیداری اسلامی»، اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۱۰.

کاردوست، مهدی (۱۳۹۰). «تحلیلی بر تحولات جدید خاورمیانه و استراتژی آمریکا»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

کریستال، جیل (۱۳۷۵). «اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب»، ترجمه کوروش نظرنیا، مطالعات خاورمیانه، سال سوم، شماره ۱.

لیسی، رابرت (۱۳۷۴). «سرزمین سلاطین»، ترجمه فیروزه خلعتبری، تهران: شباویز.

متقی، ابراهیم (۱۳۹۰). «نقش عوامل بیرونی در انقلاب مصر»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). «امدادهای غیبی در زندگی بشر»، تهران: صدرا.

نیکسون، ریچارد (۱۳۷۱). «فرصت را دریابیم»، ترجمه حسین وفی نژاد، تهران: طرح نو.